

نگاهی به کتاب «نیلوفر خاموش» نوشته دکتر صالح حسینی

# ای بهشت پریشانی پاک پیش از تناسب!

■ کامیار عابدی - خورموج (بوشهر)



تکر

نکاتی را خواهیم نگاشت. پیشاپیش از نقص کار خود و بضاعت علمی بسیار ناچیز خویش پوزش می طلبیم، اما چشم پوشی از سهوا و نادرستی های این نوشتار را از آگاهان صاحب نظر و اندیشه وران اهل ادب انتظار نداریم.

## ب - معرفی کتاب

در پایان مقدمه کوتاه کتاب چنین آمده است: «فاش می گویم و از گفته خود دلشادم که سال هاست شعر سهراب انیس و مونس من است. اکثر شعرهای او در حافظه ام نقش بسته است و بازمزمه آن ها غبار غادت را از چشم و زنگار را از جان و دل شسته ام. و حال که در مقام بررسی شعراوم، شاید چنین گمان رود که شیفتگی من نسبت به او همچون حجابی در برابر قضاوت بی طرفانه قرار گیرد. پس بهتر است از همین آغاز مشخص کنم که در این نوشته نه برآنم که در زمره ستایشگران چشم و گوش بسته او قرار گیرم و نه می خواهم شعرش را از مقوله «سانتی سانتالیسم غیررتالیستی» قلمداد کنم. کار من این است که با تکیه به موازین علمی نقد، بی آنکه

برجسته ای که رگه های اصیل و اصلی شعر و اندیشه سهرری را به ما معرفی می کند، پذیرفت.

رساله مفصل و مستوفای آقای «سیروس شمیسا» که در سال گذشته انتشار یافت، از جمله آثار مهمی است که درباره شعر سهرری نگارش یافته است<sup>۱</sup> اعتراف می کنم که هنوز این کتاب را به تمامی نخوانده ام، اما از آن بخش ها و قسمت هایی که از نظر گذرانیده ام چنین استنباط کرده ام که از نوشته های ایشان راجع به سهرری می توان معلومات زیادی کسب کرد؛ هرچند، گاه باید تنها در حد شناسایی اسطوره های عرفانی و باستانی که سهرری از آن ها سودجسته متوقف شد. تشریح جزئیات و تحلیل برخی اشعار سهرری و مقایسه آن ها با آثار شاعران عارف یا عارف مسلک، از دیگر ویژگی های ممتاز و مفید کتاب آقای شمیسا است.

اما اثر دیگری که اخیراً انتشار یافته رساله کوچکی است از آقای «صالح حسینی» به نام «نیلوفر خاموش» اگرچه در مقدمه کتاب اشاره نشده اما پس از مطالعه بخش های مختلف کتاب می توان دریافت که نوشته ها و مقالات کتاب در فواصل گوناگون و به تفریق نوشته شده اند. این اثر را در بخشهای بعدی این مقاله مورد معرفی و بررسی قرار خواهیم داد و درباره برخی مقالات و بعضی نظریات ابراز شده در آن

«... بعد نشستیم حرف زدیم از دقیقه های مشجر از کلماتی که زندگانی شان در وسط آب می گذشت»

## الف - پیش سخن

در بیست - سی سال گذشته، به ویژه در دهه اخیر مقالات، کتابها، یادبودها و نوشته های بسیاری پیرامون شعر زنده یاد سهراب سهرری نوشته شده است. در این مقال مختصر، ابتدا دو کتاب از آثاری را که درباره او نوشته شده معرفی خواهیم کرد و سپس به نقد و بررسی یک اثر دیگر که اخیراً به طبع رسیده خواهیم پرداخت.<sup>۱</sup> نخستین کتاب مهمی که درباره شعر سهرری نوشته شد به قلم سه تن از صاحب نظران و قلمزنان معاصر بود: «داریوش آشوری»، «کریم امامی» و «حسین معصومی همدانی». جای جای نوشته های این سه نفر حاوی نکات ظریف و اندیشه های جالب توجهی در باره شعر سهرری است. مفصل ترین مقاله کتاب از آن آقای «معصومی همدانی» است که هر چند نمی توان با همه دریافتها و آرای او موافق بود (خصوصاً جایی که شعر سهرری را در جریان شعر معاصر مورد توجه قرار می دهد، همچنین جایی که شعر نورا در مقام آغاز ورود تفکر جدید در ادبیات، فرهنگ و زندگی ما ایرانیان به ما می شناساند)، با این حال می توان نوشته او را به عنوان یکی از مقالات

ادعای شناخت کامل و همه جانبه شعر او را داشته باشم و درصدد پاسخگویی به تمام ایرادها برآمده باشم، نظری به شعر او بیندازم. در این رهگذر سعی کرده‌ام اظهار نظر و برداشتم مبتنی بر بافت و ساخت شعر او باشد. اگر هم مطلبی خارج از ساخت و بافت شعر او در نوشته‌ام راه یافته است، به تناسب آن با بحث مورد نظر چشم داشته‌ام.» (ص ۹۸)

پس از مقدمه، مقاله «سهراب سهری: شاعر رمانتیسیست» آمده است. در این مقاله، نویسنده با توجه به تعریف‌هایی که از مکتب ادبی رمانتیسیسم (=رمانتیسم)<sup>۳</sup> ارائه داده‌اند، سهری را یک شاعر رمانتیسیست معرفی کرده‌اند. ایشان طبیعت‌گرایی سهری را مهم‌ترین دلیل برای این موضوع آورده‌اند و در همین مکتب نیز محملی برای عرفان و بینش عرفان‌گرایانه او پیدا نموده‌اند. در این مقاله که نسبت به مقالات دیگر کتاب نسبتاً کوتاه‌تر است، این دیدگاه بیشتر مورد تأکید و تکیه قرار گرفته که سهری یک «شاعر» است؛ شاعری که روی آوردن به عرفان یکی از خصایص او و شعر اوست. کمی بعد افزوده‌اند که: «طبیعت در آثار رمانتیسیست‌ها به صورت معبد تصویر می‌شود و پیمانه‌ای می‌شود برای دیدن عکس ریخ‌یار- یعنی تجلی ذات خداوندی در ذره ذره جان جهان.» (ص ۱۱)

با این تعریف و توجیه، گمان می‌رود که آقای «صالح حسینی» به عرفان سهری نقشی حاشیه‌ای تر داده‌اند و در نتیجه چهره سهری عارف مسلک زیر سایه عنوان شاعری رمانتیسیست - هر چند با تعریف و تمجید ایشان از این مکتب همراه باشد - پوشانیده شده است.

«مضامین مشترک شعر سهری» عنوان مقاله بعدی این کتاب است. نویسنده با توجه به سه مضمون «گل، آب و روشنی» که در شعر سهری بسیار به کار رفته‌اند، و همچنین با توجه به برخی نمادهای موجود در شعر او این اعتقاد را پیدا می‌کنند که سهری: «می‌خواهد با نفی عادات‌ها و تازه کردن نگاه، تعینات را از میان برداشته شود همه چیز در هم گره می‌خورد و یگانه می‌شود. همه چیز آیات خدا می‌شود. آفریده‌های خدا از تبعیض و تمایزها می‌شوند» (ص ۳۱)

ایشان سرانجام به طرح و اثبات وجود اندیشه «نیلوفر اسطوره‌ای جهان‌بنیاد» در شعر شاعر «هشت کتاب» می‌پردازند: «نهایت این که نیلوفر جلوه‌های گوناگون می‌یابد. گاهی به صورت گیاه درمی‌آید، گاهی در صورت درخت و گل سرخ و شقایق تجلی می‌کند...» (ص ۳۹) این مقاله از نوشته‌های برجسته و مهم کتاب محسوب است. مقاله کوتاه «هاکی خوشه زیست» را که در صفحات بعد آمده، در واقع می‌توان تکمله‌ای بر این بحث و نظریه و مقاله خواند.

در مقاله «نقش تلمیح در شعر سهراب سهری» چنان که از عنوان آن پیداست به اشارات باستانی، اساطیری، مذهبی و ادبی در شعر سهری پرداخته

## مکاتب ادبی اروپایی به هیچ روی قابل انطباق با شعر و شاعران ایرانی - و اصولاً شرقی - نیستند

### سهری در آرزوی دنیایی مینویی است، دنیایی که از یک سو همه چیز در آن پاک و درست و نیک است و از سوی دیگر آکنده از رمز و رازهاست، از این رو است که هر لمحّه و جلوه - ولو ناچیز - حیات برای او نشانه‌ای از ابدیت سرمدی مطلق محسوب می‌شود

می‌شود. تعریف ایشان از تلمیح بیشتر مبتنی است بر کتاب معروف فرهنگ یا واژه‌نامه اصطلاحات ادبی (A Glossary of Literary Terms) اثر ام. اچ. آبرامز (M.H.Abrams) ایشان در تکمیل تعریف کتاب فوق افزوده‌اند که:

«آنچه تلمیح را از دیگر انواع استعاره یا قیاس (Analogy) متمایز می‌سازد این است که بافت آن پیچیدگی و توان بالقوه بیشتری به همراه دارد. تلمیح استعاره‌ای است با وجه شبه‌های تقریباً بی‌شمار» (ص ۶۲)

پس از ذکر این توضیحات، برخی تلمیحات موجود در شعر سهری را که خود یافته‌اند یا در جست و جوی منتقدان و محققان دیگر به دست آمده، آورده شده است.

«نگاهی به ما هیچ مانگه» عنوان مقاله بعدی است. در ابتدا نظریات چند منتقد راجع به «ما هیچ مانگه» آورده شده و سپس به تحلیل آن پرداخته شده است. آقای صالح حسینی عقیده دارند که با توجه به گفته «امرسون» (R. W. Emerson) [من مردمک چشم شفافی می‌شوم] در می‌یابیم که من نگاه شده، تصویر همه چیز را در وجود خود دارد. پس می‌توانیم بگوییم که تمام چیزهایی که به نظر ما انتزاعی و غیر ملموس می‌آید در آینه وجود من شعری انعکاس یافته است.» (ص ۸۱) پس از این نتیجه گرفته‌اند که «ما هیچ مانگه» دنباله و صورت متکامل بینش شعرهای پیشین است.» (ص ۸۳). پس از آن آقای «حسینی» به انتقاد از نظر آقای «محمد مختاری» در این باره پرداخته‌اند.

در پیوست‌های آخر کتاب مطالب زیر وجود دارد: ۱- نوشته‌ای در معرفی «اتاق آبی» مجموعه‌ای از یادداشت‌های پراکنده سهری که مضمّن انتقاد از چگونگی چاپ و ویرایش آن است.

۲- ترجمه اشعار ژاپنی، چینی و دو شعر از شاعران غربی («ریشارد ویلینگر» و «ویلیام کارولز ویلیامز») به قلم سهری که نخستین بار در مجلات «سخن» و «دفترهای روزن» منتشر شده‌اند.

در پایان کتاب، کتابشناسی سهری و فهرست منابع و مأخذ مورد استفاده مؤلف قرار دارد.

## ج - بررسی کتاب

در ذیل عنوان فوق برخی نکاتی که هنگام مطالعه کتاب «نیلوفر خاموش» یادداشت شده و سپس

گسترش یافته‌اند، آورده می‌شود.

۱- آقای «صالح حسینی» اعتقاد دارند که رمانتیسیسم «واژه‌ای پویا و رویان است که در آن جنبه‌های عرفانی و طبیعت‌ستایی و بدوی‌گرایی نمود می‌یابد، و در آن هنر به صورت دریافت‌های اشراقی و تخیلی دیده می‌شود و حقیقتی برتر از واقعیت و منطقی و اینجا و اکنون را بیان می‌کند.» (ص ۱۰) از این رو همچنان که کمی پیش‌تر ذکر شد، سهری را شاعری رمانتیسیست معرفی می‌نمایند. در حالی که رمانتیسیسم تنها یک مکتب و دبستان ادبی است و این ظلم است که سهری را تنها یک «شاعر» معرفی‌نمایم، گذشته از این که مکاتب ادبی اروپایی، به هیچ روی قابل انطباق با شعر و شاعران ایرانی - و اصولاً شرقی - نیستند. سهری بیش و پیش از آن که یک شاعر باشد، عارف و یا عارف مسلکی است که به طبیعت پناه می‌برد و بهره‌گیری از عناصر و جلوه‌های آن را سرلوحه شعر و نقاشی خویش قرار می‌دهد. «طبیعت‌ستایی سهری به ظاهر چیزی از طبیعت‌ستایی رمانتیسیسم اروپایی (مثلاً از روسوتا آندره‌زید) در خود دارد اما ریشه‌هایش از درونمایه‌ای عمیق‌تر آب می‌خورد و آن عرفان شرقی است.»<sup>۴</sup>

سهری در آرزوی دنیایی مینویی است؛ دنیایی که از یک سو همه چیز در آن پاک و درست و نیک است و از سوی دیگر آکنده از رمز و رازهاست. از این رو است که هر لمحّه و جلوه - ولو ناچیز - حیات برای او نشانه‌ای از ابدیت سرمدی مطلق محسوب می‌شود. در دنیایی این چنین زیبا و پرشکوه سهری در مقام یک عارف دوران جدید در ذهن ما جلوه می‌کند. او به طبیعت پناه می‌برد. چشمها را پیش‌تر شسته است، پس می‌تواند جور دیگری ببیند. او اکنون می‌تواند بهشت پررنگ و زیبایی را که تنها از دریچه چشم او می‌شود بدان نگریست، به تصویر درآورد؛ کلمات به کمک او می‌آیند (شاید او از کلمات کمک می‌گیرد). پیش از آن نقاشی نیز او را یافته است (شاید او نقاشی را یافته باشد)؛ کسی چه می‌داند! اما آیا می‌توان تردید کرد که: شاعری «حرفه‌ای» او نبوده، هم‌چنانکه نقاشی نیز؟ آری سهراب سهری عارف مسلکی است شاعر (و هم‌چنین نقاش) که در خلوت ابعاد فکری گسترش‌پذیر خود و برای بیان مافی‌الضمیر خویش از طبیعت وام می‌گیرد؛ گنجینه‌ای که می‌تواند با آن به ابتدای جهان سفر کند. به بیان دیگر سهری از ابتدای خلقت سخن می‌گوید و از انسانی که تنهاست و جزئی از آفرینش الهی. در این حالت الفاظ و واژگان فکر و اندیشه او به صورت شعر از یک طرف و از طرف دیگر مضامین تابلوهای نقاشی او، تصاویری غریب اما بدیع از طبیعت عرضه می‌کنند. در واقع طبیعت برای او التزامی می‌شود تا به فرادش‌های فکری دست پیدا کند. در این وجه جلوه‌های لاهوتی افکار او و کشف و شهود عارفانه‌اش با جلوه‌های طبیعی پیوند می‌خورد؛ اشراقی که طبیعت در آن به عنوان یک خاستگاه مطرح می‌شود!

بنابراین، به نظر می‌رسد به جای آن که نیازی باشد تا شعر سهری را با شعر شاعران رمانتیسیست

بسنجم و با دید این شاعران به شعر او بنگریم، بهتر است تا شعر شاعران عارف یا عارفان شاعر را مد نظر داشته باشیم و از آثار و اشعار این گونه شاعران در شناخت بیشتر شعر او بهره بگیریم. در اینجا به عنوان نمونه از شعر «فرانسیس جوزف تامسون» (Francis Goseph Thompsun) [متولد ۱۸۵۹ - متوفای ۱۹۰۷ م.] شاعر عارف مسلک انگلیسی با عنوان «یوزخدا» نام می‌بریم. خوشبختانه این شعر بلند به خامه توانای استادزنده یاد مجتبی مینوی با شیوایی به فارسی برگردانیده شده است. بخشی از این شعر را که شباهت شگفت‌انگیزی به افکار و مضامین سپهری و اشعارش دارد، نقل می‌نمایم:

«ای زادگان طبیعت، مرا در انجمن صفای خود بپذیرید  
پهلید تا شما را دهان به دهان درود گویم،  
بیباید تا نوازش و مهربانی خویش را در هم آمیزیم،  
بر گیسوان آشفته بانو مادر خویش  
دست بیازیم

با وی در سرای محصور از ریاح وی  
در زیر شاد روان لاچوردین وی  
بساط بزمی بگستریم،  
و به آیین بی غل و غش شما می‌بنوشیم؛  
از آن ساغر

که لبالب از چشمه روز است و لبریز از قطرات نوره  
چنین کردیم:

اندر آن حلقه اخوان صفا درآدم  
ببند طلسم اسرار طبیعت را گشودم  
آن نشان‌های اندیشه‌های زودگذر را  
بر چهره بر معنی آسمان شناختم؛  
بدانستم که ابر چگونه برخیزد،

کف‌هایی جهنده از حلقوم غرنده دریای درنده  
با هرچه بزیاد و بمرید  
برخاستم و افول کردم.»<sup>۴</sup>

۲- در بیشتر مواقع نویسنده می‌کوشد تا الفاظ و تعابیر خاص سپهری را شناسایی نماید و خاستگاه آن واژه‌ها را مورد بررسی قرار دهد. این نوع از تحلیل ادبی اگر از این جهت مهم و پر اعتبار باشد که آگاهی‌های صوری ما را در باره شعر و شاعر افزایش می‌دهد، چنانچه نتواند به نشان دادن جهان‌نگری شاعر و مجموعه و منظومه فکری و قلمرو بینش شاعری - که در درجه اول یک عارف است - منجر شود، ناقص خواهد ماند. مباحث موجود در کتاب باید با نشان دادن زوایای اصلی و میانی مهم تفکر و دیدگاه شاعر اندیشه‌وری چون سپهری تکمیل گردد. این انتقاد بر بخش‌های «مضامین مشترک شعر سپهری» و «پاکی خوشه زیست» کمتر وارد است و بر بخش‌های دیگر به ویژه «نقش تلمیح در شعر سپهری» بیشتر. دو بخش پیشین به لحاظ انسجام مطالب و ارائه کلیاتی گاه دقیق در باره سپهری حائز اهمیت‌اند.

۳- یکی از موضوعاتی که آقای «حسینی» بدان عنایت نفرموده و در نقد و تحقیق خویش از آن سخن نگفته‌اند، سنجش شعر سپهری است با شاعران معاصر او و در مقایسه با اشعار نو و جدیدی که در پنجاه - شصت سال اخیر سروده شده‌اند: شعر عرفانی سپهری و اندیشه‌های لاهوتی او همچون ستاره کوچک اما تابناکی در میان انبوه ادبیات دنیوی (Secular Literature) نیم قرن اخیر ایران می‌درخشد. چنین

□ **سهراب سپهری عارف مسلکی**  
است شاعر که در خلوت ابعاد  
فکری گسترش پذیر خود و برای  
بیان مافی الضمیر خویش از طبیعت  
وام می‌گیرد...

□ **سپهری اشعارش را در دورانی**  
سرود که حیات فرهنگی و ادبی ما  
زیر نفوذ اندیشه‌های سطحی  
غرب‌گرایانه قرار گرفته بود

مطالعه و بررسی از این لحاظ جالب توجه و درخور ارزش است که ما را قادر می‌سازد تا حد و مرز شعر سپهری را بیشتر، دقیق‌تر و بهتر بشناسیم و به مقام او و جایگاه شعرش در شعر جدید ایران پی ببریم. در آن صورت، به عنوان مثال تفاوت شعر سپهری با یک شاعر رمانتیسیست «فارسی» مانند «نادرنادپور» که مایه‌های تزلزل و تصویر پردازانه شعرش بسیار زیاد است، بیشتر آشکار می‌شود. همچنین از این نظر مهم است که سپهری اشعارش را در دورانی سروده که حیات فرهنگی و ادبی ما زیر نفوذ اندیشه‌های سطحی غرب‌گرایانه قرار گرفته بود. در این هنگام او از روحانیت شرقی و دنیای معنوی آن دم می‌زد و سخن می‌گفت: روحانیت و معنویت که گستره آن از فلسطین تا شرق دور است. علاوه بر همه اینها ای کاش بحثی پیرامون مبحث «هنر برای هنر»<sup>۵</sup> (Art For Art's Sake) و رابطه آن با شعر شاعر «هشت کتاب» مطرح می‌شد؛ نظریه‌ای که سپهری گاه منتهم به ترویج آن شده است.

۴- در «نیلوفر خاموش» درباره مرگ و مرگ اندیشی و تأثیر آن در شعر سپهری نیز سخنی به اختصار گفته شده است. این بحث آقای حسینی اگرچه کاملاً لاجا و مفید است اما چون اندک است حق مطلب را به طور کامل ادا نمی‌کند. سپهری اصولاً با مرگ به صورتی بسیار ممتاز - آن گونه که از عارفی بایسته است - برخورد می‌کند: برخوردی که از احساس آرامش طلب و به آرامش رسیده او حکایت دارد. ایشان نوشته‌اند:

«من هرگاه وصف مرگ را از زبان سهراب  
می‌شنوم و به «صورت طلائی» آن می‌اندیشم،  
هم وصف مرگ از زبان سن فرانسیس در ایام  
زنده می‌شود و هم وصف مسرگ از  
زبان پابلونرودا سن فرانسیس در «سرود  
خورشید» (Conticle of The Sun) مرگ را  
خواهر می‌نامد و خدا را به خاطر ارزانی داشتن  
چنین خواهری به آدمیان سهاس می‌گوید.»<sup>۶</sup>  
(ص ۳۵)

آن چه علاوه بر این اشاره و یکی - دو اشاره دیگر می‌توانست مطمح نظر منتقد گرامی قرار گیرد، پیوندی است که بین عشق معنوی سپهری به آثار و جلوه‌های طبیعت و تصور صمیمانه او از مرگ و سلوک صمیمانه‌اش با آن برقرار است. به گفته «میگل د اونامونو» (Miguel de Unamuno)

[۱۹۳۶-۱۸۶۴ م.] فیلسوف عارف مسلک اسپانیایی:  
«غمناک‌ترین چیز در جهان و در زندگی،  
خوانندگان و برادران من، عشق است. عشق  
زاینده مستی است و زاینده هشیاری، عشق  
تسلای تنهایی انسان است، عشق با دزهر  
مرگ است، زیرا خواهر مرگ است، به گفته  
لئوپاردی:

برادران، سرنوشت در یک شکم زاد  
عشق و مرگ را»<sup>۷</sup>  
حال از زبان سپهری بشنویم که می‌گوید:  
«غبار عادت پیوسته در مسیر تماشاقت  
همیشه با نفس تازه راه باید رفت  
و فوت باید کرد  
که باک پاک شود صورت طلائی مرگ.»

برخوردی این چنین باک و آرام با مرگ، البته  
برازنده سپهری است که در میان دیوانگی‌های «این  
کز آیین قرن دیوانه» بوداوار با تیغ بی نیازی خویش به  
بام ملکوت عروج می‌کند. نتیجه چیست؟ آن را از  
زبان «ویلیام بارت» (W. Barret) بشنویم، در تفسیری  
که بر کتاب «سرسشت سوگناک زندگی»  
(Tragic Sence of Life) نوشته است:

«اروس = عشق = خدای عشق» که ما را  
با نزدیک‌ترین پیوند به یکدیگر دلبسته می‌کند،  
در طی مراحل زندگی با مرگ همداستان  
می‌شود که بین ما جدایی می‌افکند. ولی این  
دو ضد آیا به کلی از یکدیگر جدا هستند؟ آیا  
در زندگی بشر در هم تنیده نیستند؟ آیا مرگ  
آگاهی پیوند انسان‌ها را با عشق محکم‌تر  
نمی‌گرداند؟ حال که در مرگ برابر و برادریم  
چرا به یکدیگر مهر نوزیم؟»<sup>۸</sup>

گویی «بارت» این سخنان را در مقام تحلیل و تفسیر  
شعرهای سپهری نوشته است!

۵- آشخور اصلی و اساسی سپهری در شعر،  
افکار عرفانی و عارفانه شرق دور است. این یک  
موضوع بدیهی در شناخت شعر او می‌باشد.  
بدین جهت برای شناخت راسخین شعر او حتماً باید با  
فرهنگ، اندیشه و ادیان هندو خاور دور آشنایی و انس  
کامل داشت. همچنین باید مایه‌هایی از شناخت  
عرفان اسلامی در منتقد و تحلیل‌گر اشعار وی موجود  
باشد، چون سپهری یک ایرانی فرهیخته است و  
بی‌تردید به عرفان اسلامی و فرهنگ ملی خویش عشق  
می‌ورزیده است؛ گذشته از این که بسیاری از مفاهیم و  
مضامین عرفانی در فرهنگها و ملت‌های مختلف یکسان  
می‌باشند. چنین مباحث و پیش‌نیازهایی در کتاب  
آقای «سیروس شمیسا» بیشتر مورد توجه بوده و در  
رساله آقای «حسینی» کمتر مطمح نظر قرار گرفته‌اند.

۶- خواننده بی‌غرض در مجموع می‌تواند یک  
انتقاد اساسی را بر کتاب «نیلوفر خاموش» وارد بداند  
و آن این است که این کتاب با پیش‌درآمد شیفتگی و  
ستایش نسبت به سپهری نوشته شده است. این  
موضوع را در صفحه به صفحه و سطر به سطر آن  
می‌توان مشاهده کرد. به نظر می‌رسد که «نیلوفر  
خاموش» پیش از آن که یک نقد علمی بر اساس  
«موازین علمی نقد» باشد - یعنی آن گونه که خود در  
مقدمه کتاب بیان داشته‌اند - یک «تحلیل ادبی خوب»  
است؛ در چند بخش کتاب تحلیل و تفسیرهای جالب و



زیبایی از چند شعر عرضه شده است. به عنوان نمونه:  
 «جهانی که در این شعر [شعر] «تا انتها حضور»]  
 متمثل می شود جهانی است برتر از واقعیت و  
 عالم عین. اما در عین حال نظم و توالی و  
 روابط علی عناصر شعر منطبق با امور  
 عالم واقع است. وقتی که در باز می شود، باد  
 می آید. وزش باد سیب را از شاخه می اندازد.  
 سیب غلت می خورد و به سمت وطن غایب  
 شب می رود و از سقف خانه پایین می افتد  
 و الخ. دیگر اینکه محور همه چیز کلام است و  
 هر چیزی خود یک کلمه است. شاعر اشیاء را  
 دوباره می نامد. کلمه را درختی می سازد،  
 ریشه آن را «زهد زمان» می نامد و ساقه آن را  
 «معنی». کلمه «دوست» را به این ساقه  
 می وزاند تا بر اثر این وزش بهت بر بر شود.  
 همچنین کلمه ای کلمه دیگر را سوراخ می کند  
 و از بطن آن کلمه دیگری طلوع می کند. پس  
 کلمه هم بالنده است و هم زایا و زاینده. دیدن  
 چنین قدرتی در کلام تنها در عالم خواب میسر  
 است. چه در رؤیاست که تمامی وجود آدم  
 چشم می شود. و از همین جا اهمیت عنوان  
 آخرین دفتر [ما هیچ ما نگاه] روشن  
 می گردد. (ص ۸۰)

۷- در صفحات ۱۱ و ۱۲ نوشته اند که طبیعت در  
 شعر سپهری - مانند شعرمانتی سیست ها - به صورت  
 معبد تصویر می شود؛ نوشته اند که در شعر او «طبیعت  
 معبد است. در این معبد یا مسجد قبله، گل سرخ است و  
 جانماز چشمه و مهر نور و دشت سجاده و...». این  
 تعبیر و تفسیر پیش از ایشان به وسیله آقای رضا  
 براهنی - در ضمن نوشته شان راجع به شعر «نشانی»  
 چنین بیان شده:

«این کوچه باغ اساطیری که با تمثیل  
 سنگفرش گردیده تا سوار به حضور دوست  
 دست یابد، مهم است، نه خود دوست که پشت  
 برده نشسته حضور خود را با علائمی دعوت  
 کننده اعلام کرده است. از این نظر «نشانی»  
 بی شباهت به قطعه «ارتباطات» بودلر نیست،  
 شعری که در آن طبیعت به معبدی تشبیه شده  
 است که از ستون های آن همیشه صداهایی به  
 گوش می رسد و جهان بدل به جهانی از  
 علامت ها می شود.»<sup>۱۱</sup>

۸ - آن چه به عنوان نمونه های تلمیح در مبحث  
 «نقش تلمیح در شعر سپهری» آمده، نمی تواند همگی  
 «تلمیح» (Allusion) نامیده شود و برخی از آنها به  
 ویژه «اشارات ادبی» صفحات ۷۱-۷۴ یکسره تنها  
 اشتراك یا اقتباس مضامین است نه تلمیح و اشارت  
 ادبی!

درباره بخش مزبور نکات زیر نیز قابل ذکر است:  
 - در صفحه ۶۷ فرموده اند که «آسمان در اساطیر  
 مظهر نرینگی است». معلوم نشده که در اساطیر کدام  
 ملت و فرهنگ؛ ای کاش مآخذی برای این موضوع  
 عنوان می فرمودند.

- آیه «اقترَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ» (سوره قمر /  
 آیه اول) به صورت نادرست «انشق القمر» آمده است.  
 ضمناً بهتر بود که آیات قرآن کریم مورد استناد اولاً،  
 اعراب گذاری می شد.

ثانیاً، شماره آیه و نام سوره آن یادآوری می شد.  
 ثالثاً، برگردان آیه به فارسی از یک ترجمه زیبا و  
 شیوای قرآن نقل می شد.  
 - در صفحه ۷۳ در ذیل

«زیربیدی بودیم  
 برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم  
 چشم را باز کنیده، آیتی بهتر از این می خواهید»  
 آورده اند که مقایسه شود با بیت زیر از سعدی:  
 «برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
 هرورقش دفتری است معرفت کردگار»  
 این نکته قبلاً در مقاله آقای داریوش آشوری با  
 عنوان «صیاد لحظه ها» مورد توجه قرار گرفته  
 است.<sup>۱۲</sup>

۹- در چند جا از جمله صفحات ۷۳-۷۴ و ۸۰ و  
 تأکید شده که عنوان «ماهیح مانگاه» مأخوذ است از  
 کلام «امرسون»: «من مردمک چشم شفاف می شوم،  
 من هیچم، من همه چیز را می بینم»<sup>۱۳</sup>  
 ستوال می شود: آیا می توان تأکید ورزید که سپهری  
 این تعبیر و عنوان را از «امرسون» اقتباس نموده و آیا  
 می توان اطمینان داشت که سپهری حتماً با کلام او  
 آشنایی داشته تا عنوان آخرین دفتر اشعار خویش را از  
 آن اخذ کرده باشد؟

۱۰- برخی سهواً القلم ها و اشکالات چاپی را در  
 این شماره می آورم:  
 - صفحه ۸ / سطر ۱۶ نادرست = از عروج و هبوط،  
 درست = از معراج و هبوط  
 - صفحه ۲۰ / یادداشت شماره ۸، نادرست  
 = Nature، درست = Nature  
 - صفحه ۲۰ / یادداشت شماره ۸، نادرست = (؟)  
 Raef، درست = Ralph (؟)

- صفحه ۷۳ / شماره ۵، نادرست = چشم باز  
 کنید، درست = چشم را باز کنید  
 - صفحه ۷۴ / زیرنویس مربوط به کلام «رالف و  
 الدوامرسون» به جای آن که در بخش یادداشتها بیاید،  
 در متن مقاله کتاب آمده است. صفحه آن نیز ذکر نشده  
 است.

- صفحه ۷۵ / یادداشت شماره ۲۰، محل این  
 ارجاع در متن مشخص نشده است. شاید مربوط باشد  
 به شعر «جان گولدفلچر» (J.G.Flecher) در پایین  
 صفحه ۷۳. ضمناً صفحه این ارجاع ذکر نشده است.  
 با درود به روان پاک سهراب سپهری - که بیش و  
 پیش از همه روشنفکران و اهل هنر و قلم معاصر ایران  
 پاک و بی آرایش زندگی کرد - و عرض اخلاص و  
 تواضع نسبت به همه منتقدان و تحلیل گران فرهیخته  
 اشعار او - از جمله جناب آقای «صالح حسینی» - این  
 نقد و معرفی مختصر را به پایان می برسم، والله  
 المستعان.  
 یادداشت ها:

- ۱- برای آگاهی از آثاری که درباره سپهری به فارسی و زبان های دیگر هم  
 چنین ترجمه آثار او نوشته اند، باید ر.ک:  
 پیامی در راه (نظری به شعر و نقاشی سهراب سپهری)، داریوش آشوری  
 او کریم امامی و حسین مصمصی همدانی، طهوری، ج ۴، ۱۳۷۱، ص  
 ۱۳۳-۱۵۸. در پایان «نیلوفر خاموش» هم کتاب شناسی سپهری آمده  
 است، که کامل نیست. اینجانب از مدتی پیش به تنظیم کتاب شناسی  
 سپهری پرداخته است و امیدوار است که بتواند روزی آن را - در تکمیل  
 کتاب شناسی آقای «کریم امامی» - انتشار دهد.
- ۲- این کتاب در سال ۱۳۷۰ توسط «انتشارات مروارید» منتشر شد.
- ۳- درباره «رمانتیسیسم» = رمانتیسم در فارسی منابع چندی وجود دارد.

از جمله می توان ر.ک:

- مکتب های ادبی، رضا سید حسینی، زمان، ج ۶، ۱۳۵۷.  
 - بنیاد شعر نو در فرانسه و پیوند آن با شعر فارسی، حسن هنرمندی،  
 زهرا، ۱۳۵۰

- نقد و سیاحت (مجموع مقالات و تقریرات)، فاطمه سیاح، به کوشش  
 محمد گلین، توس، ۱۳۵۴.  
 ۴- پیامی در راه، داریوش آشوری (و دیگران)، ص ۲۶.  
 ۵- سپهری هم می گوید:  
 «آشنی خواهم داد  
 آشنا خواهم کرد  
 راه خواهم رفت  
 نور خواهم خورد  
 دوست خواهم داشت»  
 مولانا جلال الدین پیش تر فرموده است:  
 «بریان خورم که هم زبان است  
 من نور خورم که قوت جان است»

بیت مولانا را در مقایسه با شعر سپهری، نخست بار استاد «شفیعی  
 کدکنی» متذکر شده اند. زنده یاد استاد «غلامحسین یوسفی در «چشمه  
 روشن» از ایشان نقل نموده اند. آقای «صالح حسینی» - می این که به این  
 موضوع اشاره بفرمایند - از مرجع اخیر استفاده کرده اند.  
 ۶- بازنده گفتار (درباره چندتن از رجال ادب اروپا از امیرسوسا  
 برناردینو)، مجتبی منینی، توس، ج ۳، ۱۳۶۷، ص ۲۰۷-۲۰۸.

۷- «طلا در ص» چنین آمده:  
 «نکند سپهری به دنبال نظریه مطرد و بیمارگونه شعر به خاطر شعر، هنر  
 به خاطر هنر، عرفان به خاطر عرفان رفته باشد و ما را که گرفتار  
 موفقیت های عصر خود هستیم، قال گذاشته باشد»  
 طلا در ص (ذکر شعر و شاعری)، رضا براهنی، زمان، ج ۳، ۱۳۵۸، ص  
 ۵۱۳-۵۱۴.

درباره «هنر برای هنر» اخیراً یکی از مقالات نویسنده و منتقد برجسته  
 انگلیسی «ای.ام. فورستر» (E.M. Forster) به فارسی برگردانیده  
 شده است؛ چشم اندازی از ادبیات و هنر، زنه ویک (و دیگران)،  
 ترجمه غلامحسین یوسفی (و محمد تقی (امیر) صدقیانی، معین،  
 ۱۳۷۰، ص ۱۶۵-۱۸۳.

۸- «الف، بامداد» در شعر «مرتبه» می گوید:  
 «جریان باد را پذیرفتن  
 و عشق را  
 که خواهر مرگ است»

احمد شاملو (شعر شاملو از آغاز تا امروز، شعرهای برگزیده،  
 تفسیر و تحلیل موفق ترین شعرها)، محمد حقوقی، نگاه (شعر زمان  
 ما - ۱)، ج ۲، ۱۳۶۸، ص ۲۳۰.

۹- درد جاودانگی (= سرشت سونگاک زندگی)، ترجمه بهاء الدین  
 خرمشاهی، امیرکبیر، ۱۳۴۰، ص ۱۲۵

۱۰- بهاء الدین خرمشاهی، پیشین، ص ۲۷۸.

۱۱- طلا در ص، رضا براهنی، ص ۵۱۵.

۱۲- پیامی در راه، داریوش آشوری (و دیگران)، ص ۲۴.

۱۳- I become a transparent eyeball, I am nothing. I see all  
 \* صفحات مورد اشاره در مقاله مربوط است به «نیلوفر خاموش». از  
 شعرهای سپهری هم چند جا استفاده شده است.

اسفند ۱۳۷۱